

سومالی، یمن، اتیوپی

زخم‌های عقب‌ماندگی: استعمار، امپریالیسم و جنگ سرد

سعید رهنما



مؤگادیشو، سومالی، ۲ اوت ۲۰۱۷

(Photo by Brent Stirton/Verbatim for Time Magazine)

آقای سعید رهنما این مقاله را پیش از وقفه‌ی ناخواسته در روند فعالیت نقد/اقتصاد سیاسی و قبل از تحولات دی‌ماه در ایران ارسال کرده بودند. اکنون به‌درستی تمامی توجه‌ها معطوف به شرایط بسیار سخت کنونی در ایران است، با این‌همه، تردیدی نیست که آشنایی بیشتر با سرنوشت غم‌انگیز کشورهای منطقه به درک بهتر مخاطرات و چشم‌اندازهای امروز ما کمک می‌کند. «نقد اقتصاد سیاسی»

تا قبل از تعرض حیرت‌آور امپریالیسم امریکا به ونزوئلا و ربودن مادورو و همسرش، خبرهای منطقه‌ای مربوط به شناسایی سومالی‌لند از سوی اسرائیل، حمله‌ی عربستان سعودی به جنوب یمن، و توافق اتیوپی و سومالی‌لند برای استفاده از بنادر دریای سرخ، از جمله داغ‌ترین اخبار بودند. وضعیت نابه‌سامان و فلاکت‌بار این سه کشور جنگ‌زده، و فقر و آوارگی مردمان این کشورهای کهن‌سال، محصول مستقیم توسعه‌نیافتگی داخلی، مداخله‌های استعماری و امپریالیستی، و رقابت قدرت‌های بزرگ خارجی بوده است. به‌علاوه، برای جریان‌ات طرفدار شوروی سابق، این سه کشور نمونه‌های برجسته «راه رشد غیرسرمایه‌داری» یا «سمت‌گیری سوسیالیستی» به حساب می‌آمدند. نگاهی بسیار سریع و کوتاه به این گذشته‌های دردآور، شاید بتواند روشن‌گر وضعیت امروزی باشد، که هر سه کشور به درجات مختلف «دولت وامانده»‌اند و علاوه بر قدرت‌های بزرگ، در معرض درگیری‌های بازیگران نوظهور منطقه‌ای، قرار گرفته‌اند.

گذشته‌ی تاریخی و رقابت‌های امپریالیستی

یمن و سومالی که از دیرباز جوامعی قبیله‌ای بوده‌اند، همراه با نفوذ اسلام در منطقه از قرن هفتم میلادی به شیوه‌های مختلف به اسلام گرویدند و شیخ‌نشین‌های مختلفی را به وجود آوردند. بعدها در دوران رقابت‌های استعماری در قرن ۱۹، قدرت‌های خارجی، نه‌فقط به‌منظور بهره‌گیری از منابع طبیعی آن، از جمله صادرات قهوه‌ی یمن توسط بریتانیا - هنوز نفت در یمن کشف نشده بود - بلکه به‌طور عمده با هدف دسترسی

زخم‌های عقب‌ماندگی، استعمار، امپریالیسم و جنگ سرد

به گذرگاه استراتژیک دریای سرخ در دو سوی دریای عمان - یکی در جنوب شبه‌جزیره عربستان و دیگری در شاخ افریقا (نقشه‌ی شماره ۱) - که پس از حفر کانال سوئز در ۱۸۶۹ اهمیت فوق‌العاده‌ای یافته بود، وارد این منطقه شدند.

نقشه‌ی ۱. یمن و سومالی در ورودیه‌ی دریای سرخ



اتیوپی نیز که در آن زمان مرز وسیعی با دریای سرخ داشت، به‌عنوان کشوری اکثراً مسیحی، و یکی از قدیمی‌ترین نظام‌های سلطنتی جهان، از ویژگی‌های دیگری برخوردار بود. با تقسیم رسمی افریقا بین استعمارگران اروپایی در کنفرانس شرم‌آور برلین در ۱۸۸۴، اتیوپی تنها کشوری در شرق افریقا بود که به استعمارگران واگذار نشد و تحت اشغال در نیامد. (نقشه‌ی شماره ۲). در ۱۸۹۵ ایتالیا به اتیوپی حمله کرد،

اما به‌زودی با مقاومت مواجه شد و به اریتره عقب نشینی کرد و در آن جا باقی ماند. بعداً ایتالیا در دوران فاشیسم در ۱۹۳۵ مجدداً اتیوپی را اشغال کرد. نیروهای مقاومت اتیوپی با کمک بریتانیا، ایتالیا را از اتیوپی بیرون راندند و امپراتور هایله سلاسی به کشور بازگشت. در ۱۹۵۲ با حمایت سازمان ملل زمینه‌ی وحدت اریتره و اتیوپی فراهم آمد.

نقشه‌ی ۲. تقسیم افریقا بین استعمارگران اروپا، در کنفرانس برلین ۱۸۸۴ اتیوپی واگذار نشد



سومالی تا قرون وسطی بدون یک حکومت مرکزی متشکل از چندین سلطان‌نشین مدتی تحت کنترل اتیوپی در آمد، اما مقاومت مردم سومالی به این سلطه پایان داد. پرتغال نیز سعی بر اشغال سومالی داشت اما با مبارزه‌ی مردم ناچار به عقب‌نشینی شد. در طرح استعماری اروپا، سومالی به ایتالیا واگذار شد، و یک منطقه‌ی استراتژیک کوچک، حد فاصل بین سومالی‌لند در شمال و منطقه‌ی اریتره اتیوپی در گلوگاه ورودی به دریای سرخ، باب المندب، به فرانسه داده شد، که تا زمان استقلال در دهه‌ی ۶۰ به‌عنوان «سومالی‌لند فرانسه» شناخته می‌شد و بعداً به کشور کوچک

زخم‌های عقب‌ماندگی، استعمار، امپریالیسم و جنگ سرد

جیبوتی تبدیل گشت و هم‌اکنون محل استقرار پایگاه‌های نظامی خارجی – علاوه بر فرانسه، امریکا، چین، ژاپن و ایتالیا است. (نقشه‌ی شماره ۳). در ۱۸۸۸ بریتانیا منطقه‌ی شمالی سومالی را به‌عنوان «سومالی‌لندِ بریتانیا» تحت کنترل در آورد، و ایتالیا در جنوبِ سومالی، «سومالی‌لندِ ایتالیا» را ایجاد کرد. مسلمانان به رهبری یک روحانی، سید محمد عبدالله، که جنبش دراویش را ایجاد کرده بود و انگلیسی‌ها برای تحقیر او را «ملای دیوانه» می‌نامیدند به مدت ۲۰ سال به مقابله با امپراتوری بریتانیا برخاستند. در دوران جنگ جهانی دوم، ایتالیا سومالی‌لندِ بریتانیا را اشغال کرد، اما این بریتانیا بود که در ۱۹۴۱ سومالی‌لندِ ایتالیا را تحت کنترل در آورد. در ۱۹۶۰ هر دو بخش سومالی در هم ادغام و تحت عنوان «جمهوری متحده سومالی» استقلال یافتند.

نقشه‌ی ۳. سومالی‌لندِ فرانسه/جیبوتی



يمن، با سابقه‌ی باستانی خود، در دوران معاصر ابتدا تحت کنترل امپراتوری عثمانی درآمد، اما با شورش مردم يمن روبه‌رو شد. امپراتوری بریتانیا در اوایل قرن ۱۷ یک مرکز تجاری در موکا در ساحل دریای سرخ برای تجارت قهوه معروف يمن ایجاد کرد و همراه با اهمیت یافتن بیشتر دریای سرخ، نفوذ خود را در جنوب يمن گسترش داد. رقابت و درگیری بين عثمانی، مصر و بریتانیا ادامه یافت. در ۱۹۱۴ معاهده‌ی آنگلو-عثمانی مرزهای نفوذ هریک را که به‌نوعی زمینه‌ساز تقسیم‌های بعدی به يمن شمالی و جنوبی بود فراهم آورد، و با جنگ جهانی اول، نفوذ عثمانی از میان رفت. با ظهور ناصر در مصر و تقویت ناسیونالیسم عربی، از دهه‌ی ۱۹۵۰، جمهوری‌خواهی در مقابل سلطنت امام‌های یمنی شدت گرفت. حتی برای مدتی، يمن به «جمهوری متحده عرب» که ناصر به وجود آورده بود، پیوست. در ۱۹۶۲، امام يمن درگذشت و افسران طرفدار ناصر «جمهوری عربی يمن» را ایجاد کردند. جنگ داخلی خونین در يمن شمالی بين طرفداران امام جدید با حمایت عربستان و بریتانیا، و جمهوری‌خواهان ناصری با پیروزی جمهوری‌خواهان پایان یافت. مصر به ایجاد یک ارتش رهایی‌بخش کمک کرد و خواهان استقلال يمن جنوبی شد که قبایل مختلف یمنی درگیر جنگ‌های چریکی بر علیه بریتانیا بودند و بمباران‌های پی‌درپی امپراتوری بریتانیا نیز مانع شکست آنها نبود. سرانجام با خروج بریتانیا در ۱۹۶۶ از منطقه، يمن جنوبی در ۱۹۶۷ استقلال یافت، و «جمهوری دموکراتیک خلق يمن» به وجود آمد. (گفتنی است که یکی از دلایلی که مصر در جنگ شش‌روزه با اسرائیل با آن سرعت شکست خورد، این بود که بخش مهمی از ارتش و امکاناتش در يمن درگیر بود).

کودتاهای نظامی و «سمت‌گیری سوسیالیستی»

دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ تحولات عمده‌ای را برای هر سه کشور سومالی، يمن، و اتیوپی به همراه داشت. در هر سه کشور کودتاهای نظامی از سوی افسران با گرایش‌های سوسیالیستی رخ داد. تجربه‌ی تلخ صدمه‌هایی که قدرت‌های امپریالیستی به کشورهای آنها وارد ساخته بود، در گرایش‌شان به ایده‌ی سوسیالیسم و شوروی، آنها را در اوج جنگ سرد در آن زمان، بی‌تأثیر نبود. هر سه دولت بر آن بودند که با

کپی‌برداری از نظام شوروی سیاست‌های سوسیالیستی را در جامعه‌ی عقب‌مانده‌ی قبیله‌ای و فئودالی و شدیداً مذهبی خود به پیش برند. نظام سیاسی هر سه، نظام تک‌حزبی تحت کنترل شدید حزب، دفتر سیاسی و نظام امنیتی، همراه با سرکوب مخالفان بود، و از نظر اقتصادی به درجات مختلف دست به ملی‌کردن صنایع و زمین‌های زراعی، و ایجاد تعاونی‌ها زدند. اصلاحات مهمی را نیز در جهت بهبود وضع معیشتی اقشار کم‌درآمد، برابری جنسیتی، و بهداشت و آموزش انجام دادند. مجموعه‌ی این سیاست‌ها هم‌جهت بود با نظریه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی «راه رشد غیر سرمایه‌داری» و بعداً «سمت‌گیری سوسیالیستی» که در آن زمان در میان هواداران شوروی و احزاب برادر، از جمله در ایران خودمان، رایج بود.

در **سومالی** در ۱۹۶۹، با قتل رئیس‌جمهور، فرماندهی ارتش، ژنرال محمد زیادباره، طی یک کودتا به قدرت رسید و با یک خونتای نظامی تحت عنوان «شورای عالی انقلابی» کنترل کشور را به دست گرفت. او در آکادمی نظامی ایتالیا آموزش دیده بود و در دوران حکومت امپراتوری ایتالیا در سومالی، در سیستم پلیس و امنیت کار می‌کرد. او تغییرات زیادی را در توسعه‌ی زیرساخت‌ها، مبارزه با بی‌سوادی، و ملی‌کردن‌ها به وجود آورد. پس از چند سال شورای انقلابی را منحل و «حزب سوسیالیست انقلابی سومالی» مبتنی بر «سوسیالیسم علمی» و «اصول اسلام» را به‌عنوان تنها حزب حاکم ایجاد کرد. وی، با تحکیم قدرت فردی‌اش بر آن شد که مناطق پراکنده‌ی سومالی‌نشین را به سومالی ملحق سازد. یکی از آن مناطق، منطقه‌ی اوگادِن در اتیوپی بود که در سال ۱۹۷۷ به آن حمله کرد. جالب آن‌که در آن زمان اتیوپی نیز، همان‌طور که اشاره خواهد شد، یک نظام مشابه و طرفدار شوروی را به قدرت رسانده بود. شوروی، هم برای اتیوپی و هم سومالی به‌خاطر موقعیت استراتژیک‌شان اهمیت فراوانی قائل بود، و زمانی که نتوانست مانع جنگ میان دو متحد خود شود، طرف اتیوپی را گرفت که آن را از نظر سیاسی نزدیک‌تر به خود می‌دید. مشاوران شوروی و سربازان کوبایی به اتیوپی کمک کردند و سومالی شکست سختی خورد. زیادباره که موقعیت‌اش تضعیف شده بود، تمام مشاوران شوروی را از سومالی اخراج نمود، با بلوک شرق قطع رابطه کرد، و به امریکا نزدیک شد، و با روی کار آمدن ریگان کمک‌های زیادی از امریکا دریافت کرد. به تدریج مخالفت با دیکتاتوری زیاد باره شدت می‌گرفت و او سرکوب‌ها را شدت بخشید.

جنگ‌های چریکی قبایل مختلف رژیم او را ضعیف‌تر کرد و سرانجام در ۱۹۹۱ از قدرت سرنگون و به نیجریه فرار کرد. خلاء قدرت زمینه‌ساز جنگ داخلی سومالی و ویرانی‌ها و هرج‌ومرجی بود که دامن سومالی را گرفت.

در **اتیوپی** به دنبال یک قحطی عظیم، با شورش سربازان و همراهی بسیاری از طبقات مردم، جنبش وسیعی با خواست اصلاحات ارضی و آزادی زندانیان سیاسی به وجود آمد. یک گروه نظامی در ۱۹۷۴ به رهبری منگیستو هایله ماریام، امپراتور هایله سلاسی را سرنگون کرد، و یک نظام طرفدار شوروی را به قدرت رساند. رهبری اولیه در دست یک خونتای نظامی بود، اما هایله ماریام دیگر ژنرال‌های این جمع را برکنار کرد و دیکتاتوری خود را با سرکوب‌های بسیار خشن برقرار نمود. در جریان جنگ اگادن که در بالا اشاره شد، هرچه بیشتر به شوروی وابسته شد. سیاست‌های ملی‌کردن صنایع و زمین و کلکتیویزه کردن‌های اجباری را به پیش برد. در ۱۹۸۴ «حزب کارگر اتیوپی» را ایجاد کرد و خود دبیر کل آن شد. قحطی شدید، مسائل و مشکلات اجتماعی و سیاسی را شدت بخشید. مخالفان رژیم «جبهه‌ی دموکراتیک انقلابی خلق اتیوپی» را ایجاد کردند. با تضعیف شوروی و شروع فروپاشی آن بعد از جنگ افغانستان، کمک‌های شوروی به حکومت اتیوپی قطع شد، و جبهه‌ی مخالفان به سوی پایتخت پیشروی کردند. تلاش هایله ماریام برای بسیج مردم و دانشجویان به جایی نرسید، و در ۱۹۹۱ از کشور فرار کرد و به زیمبابوه رفت. وی بعداً به طور غیابی در دادگاهی محکوم به مرگ شد.

در **یمن** که در جریان مبارزات ضداستعماری «جبهه‌ی رهایی‌بخش جنوب یمن اشغالی» به وجود آمده بود، در سال ۱۹۶۹، جناح مارکسیست-لنینیست این جبهه رئیس‌جمهور ناصر یست را با کودتای نظامی برکنار کرد، و با حمایت شوروی، چین، کره شمالی و آلمان شرقی، «حزب سوسیالیست یمن» را به وجود آورد. مدل سیاسی مشابه همان مدل شوروی مبتنی بر نظام تک‌حزبی و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی، ملی کردن بانک‌ها و بیمه‌ها، صنایع و زمین، بود. اصلاحات مهم دیگری هم در رابطه با حقوق زنان، ممنوعیت چندهمسری و کودک‌همسری، آموزش سکولار، اصلاحات قضایی و جایگزینی قانون مدنی به جای شریعت، صورت گرفت. در سیاست خارجی،

زخم‌های عقب‌ماندگی، استعمار، امپریالیسم و جنگ سرد

علاوه بر حمایت از جنبش فلسطین، یمن جنوبی از جنبش ظفار در عُمان - که شاه ایران در پیروی از دکترین نیکسون به نیابت از آمریکا با آن وارد جنگ شده بود - حمایت می‌کرد. شوروی نیز برای ناوگان خود در اقیانوس هند، پایگاه دریایی در جنوب یمن تأسیس کرده بود. در ۱۹۸۶ یک شرکت نفت شوروی موفق به کشف نفت در یمن جنوبی شد. در ادامه، اختلاف‌های درون هیئت سیاسی حزب حاکم در ۱۹۸۶ به اوج خود رسید و رهبران به روی یکدیگر اسلحه کشیدند. رادیکال‌ترها کنترل را در دست گرفتند، و جنگ داخلی در گرفت. بسیاری به جمهوری عربی یمن (یمن شمالی) مهاجرت کردند. با این حال، با به قدرت رسیدن گورباچف تغییراتی در حزب به وجود آمد، و مذاکرات وحدت دو یمن آغاز شد که در ۱۹۹۰، به یکپارچگی آن دو انجامید. یکی از دلایل مهم حمایت شوروی از به اصطلاح سمت‌گیری سوسیالیستی این سه کشور، تغییر و تحولاتی بود که در آن دهه در کنترل دریاها روی داده بود. شوروی با مرگ عبدالناصر و روی کار آمدن انور سادات در مصر و سیاست‌های «تصحیحی» اش، پایگاه‌های دریایی خود در مصر را از دست داده بود. از آن مهم‌تر، آمریکا در ۱۹۶۶ **مجمع الجزایر دیه‌گو گارسیا** در وسط اقیانوس هند را از بریتانیا، که آن را با فریب از موریس گرفته و «قلمرو بریتانیایی اقیانوس هند» نام نهاده بود، برای مدت ۵۰ سال در اختیار گرفته بود. (دادگاه جنایی بین‌المللی در ۲۰۱۹ دستور به بازپس دادن آن به موریس را صادر کرده، اما بریتانیا با حمایت آمریکا هنوز به حکم دادگاه وقعی نهاده است.) آمریکا با ایجاد پایگاه‌های مهم هوایی، دریایی و موشکی در این جزایر، عملاً تمامی اقیانوس هند را تحت کنترل در آورد. استقرار دولت‌های متحد در شاخ افریقا و جنوب یمن می‌توانست تعادلی در کنترل دریاها و این منطقه برای شوروی ایجاد کند، و بنابراین از تغییر رژیم‌های این منطقه حمایت کرد، همان کاری را که همزمان در افغانستان انجام داده بود.

دولت‌های وامانده و درگیری‌های جدید

هر یک از این سه کشور تحولات بسیاری را در چند دهه‌ی گذشته تجربه کرده‌اند. جنگ‌های داخلی جدید، دولت‌ملتهایی را که به شکل‌های مختلف تشکیل شده

بودند، چندپاره کردند، دولت مرکزی در این کشورها، تا حدودی به جز اتیوپی، عملاً به «دولت‌های وامانده» تبدیل شدند. فقر و گرسنگی بخش وسیعی از جمعیت این کشورها را از میان برد یا آواره کرد. جنبش‌های بنیادگرای مذهبی جایگزین جنبش‌های ملی گذشته شدند.

سومالی به دنبال درگیری‌های داخلی و سقوط حکومت مرکزی، در سال ۱۹۹۱ مجدداً تجزیه شد، و سومالی‌لند در شمال به‌طور یک‌جانبه اعلام استقلال کرد. جنگ داخلی نظم اجتماعی را برهم زد و کشور ازهم پاشیده شد. در زمان جرج بوش پدر چندین هزار نیروی نظامی از جمله تکاوران آمریکایی در رابطه با نیروی صلح سازمان ملل و برای مقابله با قحطی و البته تحت کنترل در آوردن منطقه، وارد سومالی و نزدیکی‌های موگادیشو شدند، اما میلیشای سومالی به آن‌ها حمله کرد، و تعداد زیادی را کشتند. صاحب‌نظران آمریکایی خود تأیید می‌کنند که تجربه‌ی سومالی درس دیگری برای امریکا بود که از اعزام نیروی زمینی خودداری کند، و به‌جای آن سازمان سیا شروع به فعالیت کرد و اختلاف‌های بین قبایل و جریان‌ات را شدت بخشید.

در ۲۰۰۶ اسلام‌گرایان تحت تأثیر القاعده تشکل «اتحاد المحاکم الاسلامیه» را در جنوب سومالی ایجاد کردند، و به‌سرعت پیشروی نمودند. امریکا با کمک اتیوپی همراه با بمباران‌های وسیع، نیروهای «محاکم اسلامی» را سرکوب کرد. اما جریان خطرناک‌تری از بطن این محاکم، تحت عنوان «الشباب» که قبلاً هم نقش بازوی نظامی محاکم را برعهده داشت، به عملیات تروریستی و استقرار نظم مذهبی مورد نظر خود ادامه داد، و پس از چندی رسماً با القاعده پیوند یافت. امریکا تلاش می‌کرد با متحد کردن سران قبایل سومالی جلوی پیشرفت اسلام‌گرایان را بگیرد، اما عملیات انتحاری، آدم‌ربایی، گروگان‌گیری و دیگر عملیات تروریستی، نه‌تنها در سومالی بلکه در کشورهای همسایه، ادامه یافت. از آن مهم‌تر با توجه به سواحل بزرگ دریایی سومالی، با دزدی‌های دریایی، کشتیرانی دریای سرخ را برهم زدند.

اتیوپی نیز با سقوط دولت در ۱۹۹۱ دچار تجزیه شد و اریتره که تمامی مرز دریایی اتیوپی با دریای سرخ را در بر می‌گیرد، در ۱۹۹۳ با یک همه‌پرسی تحت نظارت سازمان ملل اعلام استقلال کرد و اتیوپی را به یک کشور محصور در خشکی تبدیل

زخم‌های عقب‌ماندگی، استعمار، امپریالیسم و جنگ سرد

کرد. جنگ و درگیری با اریتره سال‌ها طول کشید و سرانجام در ۲۰۱۸ اتیوپی به‌ناچار مرزهای جدید را پذیرفت. اما اریتره‌ی اسقلال‌یافته، با یک نظام تک‌حزبی و اقتدارگرا، به جایی نرسید و امروز یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورها است که بخش مهمی از نیروی جوان آن مهاجرت کرده است. اتیوپی که بر اساس قومیت‌های مختلف تقسیم‌بندی شده، درگیری‌های مرزی دیگری را نیز تجربه کرد، و جنگ‌های داخلی پراکنده ادامه دارد. به‌رغم همه‌ی مسائل و فلاکت‌ها، اتیوپی به‌نسبت دو کشور دیگر کم‌تر آشفته است. همچنین، در توافق رسمی با سومالی‌لند امکان یافته که از سواحل دریایی آن استفاده کند، امری که سومالی قاطعانه به آن اعتراض کرده، و با توجه به خطر درگیری‌های مجدد بین سومالی و اتیوپی می‌تواند مشکلات را دوچندان کند.

یمن در ۱۹۹۰ با وحدت شمال و جنوب یکپارچه شد. با سقوط دولت طرفدار شوروی در جنوب یمن، کمک‌های مالی آمریکا به یمن برقرار شد. اما زمانی که پس از حمله‌ی صدام به کویت، یمن حاضر نشد که به ائتلاف آمریکا بپیوندد، کمک‌ها قطع شد. در ۱۹۹۴ درگیری بین شمال و جنوب با اخراج معاون رئیس‌جمهور و اعلام جدایی جنوب تجدید شد. همزمان القاعده نفوذ خود را در یمن گسترش می‌داد، و یمن به‌تدریج به یکی از پایگاه‌های مهم القاعده تبدیل شد. در سال ۲۰۰۰ القاعده به یک کشتی آمریکایی در ساحل یمن حمله کرد و تعدادی از ملوانان آن را کشت. این امر سبب نزدیک شدن مجدد آمریکا به یمن و کمک‌های مالی و نظامی شد. کمی بعد القاعده به سفارت آمریکا در صنعا حمله کرد و بسیاری از دیپلمات‌ها و کارکنان را کشت. در پی قیام شیعه‌های زیدی یمنی به رهبری حسین الحوثی که به کشته شدن او انجامید، درگیری‌های طولانی و خونین بین زیدی‌ها که از آن پس به حوثی‌ها معروف شدند، و مداخله‌های خارجی، یمن چندپاره شد. در جنوب یک جناح جدایی طلب تحت عنوان «مجلس الانتقالي الجنوبي» به مقابله با حکومت مرکزی که به‌تدریج حوزه‌ی قلمرو آن کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شد، پرداخت. حوثی‌ها نیز آن‌قدر پیشرفت کردند که حتی صنعا پایتخت کشور را تسخیر کردند، و دولت یمن به عدن انتقال یافت.

به این ترتیب یمن عملاً به سه قسمت تقسیم شد: حوثی‌ها در شمال با حمایت ایران، دولت یمن در عدن تحت حمایت عربستان، و مابقی جنوب تحت کنترل مجلس انتقالی تحت حمایت امارات متحده عربی قرار گرفت. به‌هنگام نوشتن این مقاله،

عربستان مقرر رهبر جدایی طلب جنوب را که عضو شورای رهبری یمن نیز بوده، به ریاض دعوت کرده و او نپذیرفته بود، بمباران کرد. در ادامه نیز، تحت فشار و تهدیدهای عربستان سعودی، امارات از جنوب یمن عقب نشینی کرد.

بازیگران منطقه

برکنار از نقش قدرت های بزرگ در آشفتگی وضع موجود در این سه کشور، رقابت بازیگران منطقه ای با یکدیگر، فلاکت بیشتر مردمان این منطقه را رقم زده است. جزئیات درگیری های قدرت های منطقه ای، خود داستان دیگری است. اما اشاره به یکی از مهم ترین بازیگران جدید در این منطقه، یعنی اسرائیل ضروری است. دسترسی به دریای سرخ از زمانی که اسرائیل با فریب دادن امیر عبدالله اول، شاه اردن، با وعده ی کنترل کرانه ی غربی توسط اردن، بندر ایلات را اشغال کرد، امری حیاتی برای این کشور بوده است. بندر ایلات در جوار و عملاً چسبیده به بندر عقبه در اردن، از طریق خلیج عقبه به دریای سرخ دسترسی می یابد (نقشه ۴). اسرائیل در تلاش بوده که با پاره ای کشورهای هم مرز با این دریا رابطه برقرار کند. با اتیوپی رابطه ی خوبی داشته و در جریان جنبش استقلال طلبی اریتره آشکارا از اتیوپی حمایت می کرد، و نگران بود که اریتره با جمعیت اکثرأ مسلمان و با مرز بیش از هزار کیلومتری اش با دریای سرخ برای اسرائیل مسئله ایجاد کند. با این حال پس از استقلال اریتره سعی کرد که با آن رابطه برقرار کند، و به دنبال معالجه ی رئیس جمهور اریتره در اسرائیل که سفیر امریکا ترتیب آن را داده بود، رابطه ی رسمی بین دو کشور از ۲۰۲۲ برقرار شد، اما بر اثر اختلافاتی که دلایل آن اعلام نشده، اریتره سفیر اسرائیل را نپذیرفت و هر دو سفارت خانه فعلاً بدون سفیر هستند. در سال های اخیر، حمله های موشکی و پهبادی حوثی ها و حمله ی آن ها به کشتی های اسرائیلی، توجه اسرائیل را معطوف به ایجاد و افزایش رابطه با سومالی و یمن (جنوبی) کرد. از همین رو بود که اسرائیل تنها کشوری بوده که سومالی لند جدا شده از سومالی را به رسمیت شناخت، و در دسامبر ۲۰۲۵ وزیر خارجه ی اسرائیل به سومالی لند رفت. هدف اصلی اسرائیل در ظاهر وعده ی کمک های فنی به کشاورزی سومالی لند، به وضوح ورود به این منطقه ی حساس و

زخم‌های عقب‌ماندگی، استعمار، امپریالیسم و جنگ سرد

استراتژیک برای مقابله با حوثی‌ها و دیگر دشمنان اسرائیل است. به‌علاوه اسرائیل علاوه بر بمباران‌های متعدد یمن در مناطق اشغالی حوثی‌ها، خواستار تقویت جدایی‌طلبان جنوب، یعنی جنبش مجلس انتقالی است. این که حمایت امارات متحد عربی از این جنبش جدایی‌طلب تا چه حد می‌تواند به اسرائیل مربوط باشد، روشن نیست، اما با توجه به نزدیکی روابط روه‌گسترش امارات و اسرائیل در سطح سفارت و این که امارات از مهم‌ترین حامیان «طرح ابراهیم» ترامپ است، می‌توان حدس زد که اسرائیل از این رابطه انتظارات بیشتری دارد. جدایی‌طلبان جنوب هم‌اکنون جزیره‌ی استراتژیک سقظری در دریای عمان را که در نزدیکی نوک شاخ افریقا در سوماتالی قرار دارد، در اختیار دارند، و نفوذ اسرائیل در این حوالی می‌تواند به پیشبرد سیاست‌های گسترش‌طلبانه اش کمک کند. البته حمله‌ی اخیر عربستان سعودی به مناطق تحت کنترل جدایی‌طلبان جنوب یمن، که با تحقیر و عقب‌نشینی امارات همراه بود، می‌تواند موانعی برای چنین برنامه‌هایی ایجاد کند.

نقشه‌ی ۴. بندرهای عقبه و ایلات



دو قدرت بزرگ و ثروتمند عربستان سعودی و امارات متحده عربی در شبه‌جزیره‌ی عرب، بازیگران مهم دیگر در منطقه‌اند. هریک از آن‌ها در رقابت با یکدیگر سعی می‌کنند با استفاده از دولت‌های وامانده نه‌تنها در همسایگی خود بلکه در افریقا نفوذ یابند. قابل‌توجه است که عربستان بیشتر از دولت‌های هنوز مستقر، و امارات متحده عربی از جدایی‌طلبان آن دولت‌ها حمایت می‌کند، که نمونه‌های بارز آن‌ها، یمن، سومالی، سودان، و لیبی است. از دیگر بازیگران مهم منطقه باید از **جمهوری اسلامی ایران** و رابطه‌ی نزدیک و حمایت آن از حوثی‌ها، و دولت **ترکیه** که رؤیای دوران عثمانی و گسترش نفوذ آن در منطقه را در سر می‌پروراند، نام برد.

سخن کوتاه، سه کشور سومالی، یمن و اتیوپی به‌رغم همه‌ی مسائل و موانع داخلی ناشی از توسعه‌نیافتگی در عرصه‌های مختلف، پتانسیل زیادی برای تحول داشتند، اما سیاست‌های قدرت‌های بزرگ استعماری و امپریالیستی، رقابت‌های این قدرت‌ها، جنگ سرد، و مداخله‌های کنونی منطقه‌ای، نه‌تنها موانع درونی تحول این کشورها را برطرف نکرد، بلکه آن‌ها را شدت بخشید. آن‌چه را که شاهد آن هستیم تشدید عقب‌ماندگی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، قبیله‌گرایی و بنیادگرایی مذهبی و جنگ‌های بی‌پایان داخلی است که شیرازه‌ی این کشورها را از هم گسیخته است.